



زبان، آسان‌ترین وسیله انتقال مفاهیم ذهنی در انسان به شمار می‌رود و ساده‌ترین ابزاری است که آدمی می‌تواند ...

زبان، آسان‌ترین وسیله انتقال مفاهیم ذهنی در انسان به شمار می‌رود و ساده‌ترین ابزاری است که آدمی می‌تواند در حیات اجتماعی، معانی متصوره خویش را مورد تبادل و تفاهم قرار دهد. مساله خطیر تفهیم و تفهم که لازمه زندگی اجتماعی است تنها از همین راه است که سهل و ساده انجام می‌گیرد. لذا خداوند پس از نعمت آفرینش، آن را از بزرگترین نعمت‌ها یاد کرده است الرحمن. علم القرآن. خلق الانسان. علمه البیان (1)، پروردگاری که گستره رحمت او موجب گردید تا قرآن را به انسان بیاموزد، بزرگترین نعمتی را که پس از نعمت آفرینش به او ارزانی داشت، نعمت بیان بود.

شرایع الهی که برای انسان‌ها آمده و با آنان سخن گفته، از همین شیوه معمولی و متعارف بهره جسته است. "و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم (2)، و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن که با زبان مردم خویش سخن گوید، تا بتواند پیام الهی را برای آنان روشن سازد". از این رو زبان شریعت همان زبان مردم است و چون روی سخن با مردم است، باید با زبانی قابل فهم ارائه گردد.

قرآن در میان قوم عرب نازل گردید و با زبان عربی رسا و آشکار بر آنان عرضه شده است. "انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون (3)، ما، قرآن را به زبان عربی فرستادیم تا بتوانید [خطاب به عرب] آن را درک کنید".

"انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون (4)، ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم تا بتوانید [پیام] آن را دریافت دارید". به علاوه خداوند زبان قرآن را زبان عربی آشکار معرفی کرده است: و هذا لسان عربی مبین (5) «مبین» به معنای آشکار است.

"نزل به الروح الامین. علی قلبك لتکون من المندرجین بلسان عربی مبین (6)، روح الامین [جبرئیل] آن را بر دلت نازل کرد تا [در نافرمانی‌ها] از هشداد دهندگان باشی [و آن را] با زبان عربی آشکار [آورد]". "و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر" (7)، و قرآن را برای پند آموزی سهل و آسان کرده ایم، پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟".

"فانما یسرناه بلسانک لعلهم یتذکرون (8)، در حقیقت [قرآن] را بر زبان تو سهل و آسان گردانیدیم، امید که پند گیرند". "قرآنا عربیا غیر ذی عوج لعلهم یتقون (9)، قرآنی عربی بی‌هیچ پیچیدگی [رسا و روشن]، باشد که آنان راه تقوا پویند".

لذا باید گفت: زبان وحی یا زبان قرآن همان زبان عرف عام است (10) که مورد خطاب قرار گرفته‌اند که سهل و آسان و بدون پیچیدگی در بیان بر آنان عرضه شده.

البته هر يك بر وفق استعداد خود از آن بهره‌مند می‌شوند. «انزل من السماء ماء فسالوا دية بقدرها» (11)، از آسمان، باران [رحمت] را فرو فرستاد و بستر رودها هر يك، به اندازه گنجایش خود روان شدند. خداوند این آیه را به عنوان «مثل» آورده است.

باران رحمت کنایه از قرآن و شریعت، و بستر رودها کنایه از استعدادهای متفاوت انسان‌ها است تا هر يك بر حسب ظرفیت و اندازه پذیرایی خود از آن بهره گیرد. لذا در پایان می‌گوید: «کذلک یضرب الله الامثال، این گونه است که خداوند مثل‌های می‌آورد»، یعنی با ضرب المثل (مثل زدن) واقعیت حال را روشن می‌سازد، زیرا گفته‌اند «المثال یوضح المقال، مثال آوردن گفتار را روشن می‌سازد».

آری قرآن، ظاهری دارد و باطنی (12)، که ظاهر آن برای همه آشکار است ولی عمق باطن آن به اندیشه و تدبیر بیشتری نیاز دارد. در جای جای قرآن دستور تعمق و تدبیر در آیات آن داده شده افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب افعالها (13)، آیا در قرآن نمی‌اندیشند، یا [مگر] بر دل‌های شان قفل‌هایی نهاده شده است؟!». هم چنین محکمی دارد و متشابهی (14)، محکم آن دلالتی رسا و متشابه آن پیچیده است و دانش و بینش بیشتری لازم دارد تا غبار تشابه زدوده شود. ولی با این وصف هرگز راه رسیدن به حقایق نهفته و آشکار قرآن بر کسی بسته نیست و به ابزار فهم و وسایل رهیابی که در اختیار دارد بستگی دارد. این که در حدیث آمده: «العبرة للعوام و الاشارة للخواص» (15) به همین حقیقت اشارت دارد، یعنی مفهوم ظاهری آن برای همگان است که نگرشی سطحی دارند. ولی عمق باطنی آن برای اهل تخصص است که با ابزار دانش و بینش، و اندیشیدن در نکته‌ها و ظرافت‌های قرآن، حقایق آن را به دست می‌آورند.

آن چه گفته شد، بر وفق مقتضای حکمت الهی است تا سخنی را که برای مردم گفته، بر ایشان قابل فهم باشد. به علاوه صفحه بلند تاریخ خود گواه است که مردم هر زمان، زبان پیام الهی را که بر دست پیامبران‌شان بر آنان عرضه می‌شده فهمیده‌اند، و هیچ‌گاه در تاریخ ثبت نشده که پیروان پیامبری گفته باشند: زبان پیامی که آورده‌ای برای ما مفهوم نیست!

ولی اخیراً شبهه‌ای مطرح شده که زبان وحی قابل فهم نیست، جز مفهوم ظاهری آن (در حد ترجمه) که راه رسیدن به حقیقت آن برای بشریت بسته و درک آن میسر نمی‌باشد.

می‌گویند: وحی چون پیام الهی و سخن از ماورای جهان طبیعت است، نمی‌تواند نمایانگر مفهوم حقیقی آن باشد. زیرا واژه‌های به کار رفته در لسان شریعت، برای مفاهیمی وضع شده است که با جهان حس و عالم شهود سنخیت (همگونی) دارد و با آن

چه در پس پرده غیب وجود دارد سختی ندارد و این‌ها هم گونی میان این دو گونه مفاهیم، دلالت الفاظ و عبارات به کار رفته در زبان وحی را از کار می‌اندازد. می‌گویند: پر پیدا است که کار برد این گونه واژه‌ها بر پایه استعاره و تشبیه امور نامحسوس به اشیا محسوس نهاده شده است و هرگز نمی‌تواند لفظ مستعار نمایانگر کامل مفهوم مستعار له باشد. برخی زبان وحی را زبان رمز دانسته اند که کشف آن برای هر کس میسر نیست. برخی فراتر رفته زبان وحی را تمثیلی و تخیلی محض گرفته‌اند که اصلاً از واقعیتی حکایت ندارد، جز ترسیم مجرد ذهنی همانند کتاب «کليلة و دمنه» که مطالب اخلاقی و تربیتی را در قالب تصویر ذهنی درآورده است. در نتیجه نمی‌توان از ظاهر تعبیر کتب آسمانی، به حقیقتی ثابت پی‌برد، و با این شیوه خواسته‌اند تا برخی ناهنجاری‌ها (خلاف واقعیت‌ها که احياناً در این کتب به چشم می‌خورد) توجیه کنند و برخی اشکالات وارد بر کتب عهدین را مرتفع سازند. دنباله روها گمان برده‌اند که می‌توان همین شیوه را درباره قرآن نیز به کار برد! در جای خود (16) مشروحاً در این باره سخن خواهیم گفت. در این جا بحث مختصری می‌آوریم:

زبان وحی به ویژه قرآن کریم، بر حسب موضوع سخن، مختلف است که می‌توان آن را اجمالاً به چهار بخش تقسیم کرد:

1- احکام و تکالیف: که مرتبط به رفتار انسان‌ها و تنظیم حیات اجتماعی است.

قرآن در این بخش کاملاً صریح و رسا سخن گفته است، زیرا دستورالعمل‌هایی است که باید انسان‌ها (مخاطبین اصلی کلام) به خوبی درک کنند تا بتوانند به درستی انجام دهند، مانند: یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون (17) هر که زبان عربی بدانند، به خوبی می‌فهمد که روی سخن در این آیه، با همه مردم است تا تنها خدایی را پرستش کنند که آفریدگار جهانیان است، چه حال و چه گذشته‌گان. باشد تا حالت تقوی (پروا) در آنان پدید آید. زیرا هر که خدا را پروا داشته باشد، در زندگی پروا دارد و به درستی رفتار می‌کند.

فهم محتوایی این قبیل آیات، همانند آیه «احل الله البيع و حرم الربا» (18) و غیره، برای عرب زبانان و عربی دانان کاملاً سهل و ساده است و هرگز با دشواری مواجه نمی‌شوند، مگر برای شناخت کم و کیف انجام این گونه دستورات که با مراجعه به توضیحاتی که در سنت آمده است روشن می‌گردد.

2- امثال و حکم: که به منظور پند و اندرز و بیدار شدن ضمیر انسان‌ها در قرآن آمده است. این بر دو گونه است: گاه از واقعیت‌های حیات بهره گرفته و به انسان‌ها هشدار می‌دهد تا از گذشته عبرت بگیرند. زیبایی‌ها و زشتی‌های گذشته تاریخ انسان را، در جلوی چشم وی قرار می‌دهد تا از آن پند گیرد. خوبی‌ها را دنبال کند واز بدی‌ها دوری جوید و گذشته ناگوار خود را تکرار ننماید. سرگذشت بنی‌اسرائیل و اقوام مشابه که در قرآن بسیار از آن یاد شده و نکوهش گردیده به همین منظور است. واقعیت‌هایی است که جوامع بشری باید از آن پند گیرند و دگر بار گذشته خود را تکرار ننمایند.

درباره اهل کتاب که گذشته رسوای خود را تکرار می‌کردند، می‌فرماید: «یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء، فقد سالوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهره» (19)، اهل کتاب از تو می‌خواهند تا نوشته‌ای از آسمان بر آنان فرود آوری، البته از موسی درخواستی بزرگ‌تر نمودند و گفتند: خدا را آشکارا به ما بنمای!.

درباره اعراب مشرک می‌گوید: «و قال الذین لا یعلمون لو لا یکلمنا الله او تاتینا آیه، کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم» (20)، افراد نادان گفتند: چرا خدا با ماسخن نمی‌گوید؟ یا برای ما نشانه‌ای نمی‌آید؟ کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] مانند همین گفته [بی جا] ایشان را می‌گفتند، [زیرا] دل‌ها [و اندیشه‌ها] شان به هم می‌ماند.

درباره ویرانه‌های باقی مانده از قوم لوط که در معرض دید مشرکان بوده هشدار می‌دهد: «وانکم لنمرون علیهم مصبحین و باللیل افلا تعقلون» (21)، صبحگاهان و شامگاهان بر [آثار ویران شده] آنان می‌گذرید، آیا [عبرت نمی‌گیرید و] نمی‌اندیشید؟!.

و درباره مقایسه مشرکان با آل فرعون که گم راهی را برای خویش انتخاب نمودند فرموده: ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعید. کذاب آل فرعون و الذین من قبلهم کفروا بآیات الله فاخذهم الله بذنوبهم ان الله قوی شدید العقاب. ذلک بان الله لم ینکرمهم نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم و ان الله سمیع علیم. کذاب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بآیات ربهم فاهلکناهم بذنوبهم» (22)، این [اشاره به کیفر الهی] دست آوردهای پیشین شماست، و [گر نه] خدا بر بندگان [خود] ستمکار نیست.

همانند رفتار پیروان فرعون و پیشینیان آنان، به آیات خدا کفر ورزیدند، پس خدا به [سزای] گناهانشان گرفتارشان کرد. خدا نیرومند و سخت کیفر است. این [کیفر] بدان جهت است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد، مگر آن که آنان آن چه را در دل دارند تغییر دهند [یعنی تغییر حالت و تغییر جهت دهند] و خدا شنوای دانا است. [رفتاری] چون رفتار فرعونیان و پیشینیان آنان که آیات پروردگارشان را تکذیب کردند، پس ما آنان را به [سزای] گناهانشان هلاک کردیم.

گونه دیگر «ضرب المثل، مثل زدن» است و عبارت است از ترسیم حالت و وضعیتی خاص که گوینده، آن را به تصویر می‌کشد و پیام خود را در قالب آن بیان می‌دارد. قرآن در توانایی ترسیم هنری و گویا نمودن ضرب المثل‌ها تا سر حد اعجاز پیش رفته است. ضرب المثل، گرچه جنبه تخیلی دارد، ولی خود یک نوع پیام‌رسانی است که در قالب هنر، این رسالت را ایفا می‌کند. در واقع ابزاری است که پیام‌رسان از آن استفاده می‌کند. قرآن به نحو احسن از این ابزار توانا بهره گرفته و در ترسیم حالات اشخاص یا گروه‌ها با بهترین وجهی هنر تصویر را به کار برده است (23).

قرآن در آیه‌های 16 تا 20 سوره بقره، به دو گونه حالت منافقین را به تصویر کشیده است. دو حالت درونی و برونی نگران کننده که منافق را فرا گرفته، با کیفیتی شیوا و رسا ترسیم شده است.

در سوره ابراهیم، بیهوده بودن کارهای کافران را با ضرب المثل، حالت تجسمی بخشیده؛ مثل الذین کفروا بریهم، اعمالهم کرماد اشتدت به الريح فی يوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید (24)، مثل کسانی که به پروردگارشان

کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد. از آن چه به دست آورده اند هیچ [بهره ای] نمی توانند برد. این است همان گمراهی دور و دراز». جالب آن که از همان نخست، اعمال آنان را به خاکستر تشبیه کرده است که حالت فناپی آتش سوخته را می رساند! در سوره بقره، کمک رسانی به بینوایان را که توأم با منت گذاری و آزردن خاطر آنان انجام گیرد، به بخشش های ریاکارانه (خود نمایی) تشبیه نموده، آن گاه در قالب هنری ترسیم، بیهوده بودن آن را تجسم بخشیده است: «فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه و ایل فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا و الله لا یهدی القوم الکافرین» (25)، پس مثل او هم چون مثل سنگ خراپی است که بر روی آن، غبار خاکی [نشسته] است، و رگباری به آن رسیده و آن [سنگ] را شفاف و صاف بر جای گذارده است. آنان [ریاکاران] نیز از آن چه به دست آورده اند بهره ای نمی برند، و خداوند، کافران را هدایت نمی کند».

این گونه ضرب المثل های ترسیمی در قرآن فراوان است و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم یتذکرون (26). در جای دیگر می گوید: و لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل (27)، یعنی مثل های گوناگونی آورده ایم، باشد تا ضمیر خفته انسان ها را بیدار سازیم.

این دو بخش از آیات قرآنی (بخش بیان احکام و تکالیف و بخش حکم و مواعظ) کاملاً برای مردم آن روز- که مخاطبین قرآن بودند- و نیز برای همگان تا بدیت روشن و آشکار است و آیه " بلسان عربی مبین (28)، به زبان عربی رسا و آشکار " برای همیشه جریان دارد.

این دو بخش از گفتار قرآن، اکثریت قاطع آیات قرآن را فرا می گیرد و هیچ گونه ابهام و دشواری در فهم آن برای هیچ کس وجود ندارد. تنها آشنایی با لغت عرب یا ترجمه قرآن به زبان خواننده، برای بهره مند شدن از آن، کافی است.

می ماند دو بخش دیگر (بخش سخن از جهان غیب و بخش معارف) که بیش تر از ابزار استعاره و تشبیه و کنایه استفاده شده است. ولی شیوه های به کار رفته همان شیوه های متعارف و شناخته شده نزد عرب بوده است که ظاهری آشکار و باطنی ژرف دارند، و هر کس به اندازه ظرفیت خود از آن بهره مند می گردد. در زیر نمونه هایی از آن را می آوریم:

سخن از سرای غیب: قرآن و هر کتاب آسمانی چون از جهان غیب پیام آورده اند، ناگزیر از آن جهان شمه ای بازگو کرده اند. البته این واژه ها و الفاظی که برای توصیف جهان غیب به کار رفته، برای مفاهیمی وضع شده اند که متناسب با عالم حس و شهود است و نمی توانند کاملاً بازگو کننده مفاهیمی باشند که در سرای غیب جریان دارد. به علاوه، ابزار درک ساکنین این جهان، چه ظاهری (حواس پنجگانه) و چه باطنی (عقل و اندیشه) برای درک و دریافت مفاهیم عالم شهود و متناسب با آن ساخته شده و از درک کامل مفاهیمی از سنخ دیگر ناتوانند. از این رو است که در گزاره های کتب آسمانی درباره مفاهیم غیبی، از استعاره و تشبیه و به کار بردن مجاز و کنایه استفاده شده تا به گونه ای تقریبی و از باب تشبیه نامحسوس به محسوس گزارش کنند. این شیوه متعارفی است که در این گونه تشبیه ها، به تقریب بسنده می شود و بیان یا درک تحقیقی- یا این وصف- امکان پذیر نیست. به «اجنحه (30)، بالها» تعبیر شده است، زیرا بال وسیله پرواز است و کار برد آن در نیروهایی که امکانات کار را فراهم می کنند، متعارف می باشد. بال و بازو هر دو در این مفهوم کار برد دارند و مفهوم حقیقی هیچ یک مقصود نیست.

هم چنین است موقعی که از حور و قصور و اشجار و انهار یا شعله های آتش دوزخ سخن به میان می آید. نمی توان عیناً همین مفاهیمی را که در این سرا جریان دارد داشته باشد، بلکه متناسب با سرای دیگر خواهد بود و اگر حقیقت آن برای ما آشکار نیست، این از کوتاهی فهم ما است، نه از قصور بیان قرآن. البته در این باره سخن بیشتری باید گفت تا برخی سوء تفاهم ها مرتفع گردد که با توفیق الهی در جای خود می آوریم (31).

4- معارف و اصول شناخت: قرآن در رابطه با معارف و اصول شناخت مسائلی مطرح کرده که فراتر از بینش بشریت تا آن روز بوده و تا کنون نیز اگر رهنمود وحی نبود، معلوم نبود که بینش بشری بدان راه می یافت و شاید برای همیشه چنین باشد.

کنه ذات احدیت هرگز قابل شناخت نیست و جز از راه صفات جمال و جلال و جامعیت صفات کمال، که همگی توقیفی است و عقل با کمک وحی بدان راه یافته ممکن نیست، به طوری که تا 99 اسم برای پروردگار شناخته شده است (32). عمده صفات جمال در آخر سوره حشر آمده است: «هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمان الرحیم. هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر. سبحان الله عما یشركون. هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی، یسبح له ما فی السماوات و الارض و هو العزیز الحکیم» (33)، او خداوندی است که جز او خدایی نیست. به آن چه پنهان و آشکار است آگاه می باشد. رحمت او شامل، و عنایت خاص او کامل است... او فرمان روا و صاحب اختیاری است که درگاه او تا سر حد قداست پاکیزه است. سلامت و امنیت را بر جهانیان بر افراشته است. عزت و قدرت و جبروت و کبریایی او بر جهان سایه افکنده است. از آن چه مشرکان می پندارند به دور است. او است خدای آفریننده و سازنده و صورت بخش همه موجودات. تمامی نشانه های نیکی و نیک خواهی در او فراهم است. آن چه در آسمان ها و زمین است [جمله] تسبیح او می گویند [او را ستایش می کنند] او [بر هر چه اراده کند] پیروز و حکمت اندیش است».

راز آفرینش را در آفرینش انسان می توان یافت. انسان آفریده ای است خدا گونه که مظهر تام صفات جمال و جلال الهی است "انی جاعل فی الارض خلیفة" (34). و دايع الهی بدو سپرده شده است: "انا عرضنا الامانة علی السماوات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان" (35). انسان را تنها شایسته یافتیم تا ودایع خود را بدو بسپاریم. لذا تعلیم «اسماء» (پی بردن به حقایق هستی) بدو اختصاص یافت و "علم آدم الاسماء کلها" (36)، و خداوند او را گرامی داشت و "لقد کرما بنی آدم" (37). و چون او را منتسب به خود دانست او را مسجود ملائک قرار داد "فاذا سویته و نفخت فیهِ من روحی فقعوا له ساجدين" (38). بدین سبب تمامی نیروهای جهان هستی، چه در بالا و چه در پایین، در اختیار کامل او قرار گرفت و

سخر لكم ما فى السماوات و ما فى الارض جميعا منه" (39). از این رو تمامی اشیا برای انسان آفریده شده است یعنی در انسان نیرویی آفریده شده تا تمامی نیروها را در اختیار گیرد تا وجود خویش را تجلی گاه حضرت حق قرار دهد، و تمامی صفات جمال و جلال کبریایی حق در وجود او جلوه گر شود. «خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لاجلى، همه چیز را برای تو- خطاب به انسان کامل- آفریدیم، و تو را برای خود» (40)، زیرا آفریده‌ای که بتواند چنان جلوه گاه حضرت حق قرار گیرد، جز انسان این شایستگی را نداشت، لذا در آفرینش او به خود تبریک گفت: «فتبارك الله احسن الخالقين» (41). انسان این چنین در قرآن توصیف شده که در جای دیگر چنین توصیفی از انسان ارائه نشده است، و مسیر حرکت انسان در بستر تاریخ، خود نشانگر صحت و شاهد صدق همین حقیقت است که قرآن توصیف نموده.

پی‌نوشتها:

- 1- الرحمن 4: 55-1.
- 2- ابراهیم 4: 14.
- 3- یوسف 2: 12.
- 4- زخرف 3: 43.
- 5- نحل 103: 16.
- 6- شعراء 195: 26-193.
- 7- قمر 17: 54 و 22 و 32 و 40.
- 8- دخان 58: 44.
- 9- زمر 28: 39.
- 10- یعنی، زبان متعارف که برای همگان قابل فهم باشد، با این تفاوت که اختلاف استعدادها در عمق درک مطالب مؤثر است.
- 11- رعد 17: 13.
- 12- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: فرموده: «للقرآن ظهر و بطن». (تفسیر عیاشی، ج 1، ص 11).
- 13- محمد 24: 47.
- 14- «هو الذى انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات و اخر متشابهات» (آل عمران 3: 7).
- 15- بحار الانوار، چاپ بیروت، ج 75، ص 278.
- 16- التمهید، ج 7.
- 17- بقره 21: 2.
- 18- بقره 275: 2.
- 19- نساء 153: 4.
- 20- بقره 118: 2.
- 21- صافات 138: 37-137.
- 22- انفال 54: 8-51.
- 23- ر.ک: سید قطب، التصوير الفنى فى القرآن.
- 24- ابراهیم 18: 14.
- 25- بقره 264: 2.
- 26- زمر 27: 39.
- 27- اسراء 89: 17.
- 28- شعراء 195: 26.
- 29- «فالمديرات امرا» (نارعات 5: 79)، یعنی نیروهای عاقل و فعال که تدبیر جهان هستی با دست آنان انجام می‌گیرد.
- 30- «جاعل الملائكة اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع» (فاطر 1: 35).
- 31- ج 7 التمهید که مخصوص دفع شبهات است. علامه به این جهت در مقدمه تفسیر المیزان (ج 1، ص 9-6) اشارتی دارد.
- 32- صدوق در کتاب توحید (ص 194-220) اسماء حسناى الهی را مشروحا بیان داشته است: هم چنین رجوع شود به فیض کاشانی، علم الیقین، ج 1، ص 150-97. سبزواری، شرح الاسماء الحسنی، مصباح کفعمی. ص 312-347 ابن فهد حلی، خاتمه کتاب عدة الداعی، ص 312-298، شرح اسماء حسناى فخر رازی ص 353-152.
- 33- حشر 24: 59-22. 34- بقره 30: 2.
- 35- احزاب 72: 33.
- 36- بقره 31: 2.
- 37- اسراء 70: 17.
- 38- حجر 29: 15.
- 39- جائیه 13: 45.
- 40- فیض کاشانی، علم الیقین، ج 1، ص 381، به نقل از مشارق انوار الیقین، ص 67.
- 41- مؤمنون 14: 23.